

<https://www.aftabekherad.ir>

The current state of social understanding and obstacles to its realization in Iran

Social sector

Recieved: 2018/09/25

Accepted: 2018/11/09

Abstract

The current state of social understanding in Iran is a reflection of the developments that have occurred during the process of the formation of political order and the transformation of the social structure. Historically, Iran has always been the habitat of social groups with different bases and attitudes, and on the basis of these differences, reaching a common understanding of each other has become important for the continuation of coexistence. This article has tried to follow the developments of the social structure in Iran from the middle of the Qajar period with an analytical approach, and by reviewing the developments of the constitutional period and the formation of the Pahlavi regime, it examines the state of social understanding and its obstacles in the Islamic Republic period. Like understanding, social obstacles to understanding are also the result of the biological experiences of individuals and social groups that have been formed discursively. What turns these biological experiences into obstacles to understanding is the ratio of those opposing discursive formations to the dominant discourse. Therefore, in addition to historical, social, and political contexts, it is possible to understand how social barriers to understanding are formed in relation to discourses. In this paper, patterns of social understanding are examined in relation to five discourse groups in conflict with the dominant discourse to show how these patterns function as social barriers to understanding.

Keywords: social understanding, social barriers to understanding, social structure transformation, patterns of understanding

وضع کنونی تفاهم اجتماعی و موانع تحقق آن در ایران

بخش اجتماعی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۰۳

چکیده

وضع کنونی تفاهم اجتماعی در ایران، بازتاب تحولاتی است که طی فرایند شکل‌گیری نظم سیاسی و دگرگونی ساخت اجتماعی رخ داده است. از نظر تاریخی، ایران همواره زیستگاه گروه‌های اجتماعی با پایگاه‌ها و نگرش‌های متفاوتی بوده، بر زمینه همین تفاوت‌ها، رسیدن به درک مشترکی از یکدیگر برای تداوم هم‌زیستی اهمیت یافته است. این نوشتار با رویکردی تحلیلی کوشیده است تحولات ساخت اجتماعی در ایران را از میانه قاجار دنبال کند، و با مرور تحولات دوره مشروطیت و شکل‌گیری رژیم پهلوی، به بررسی وضعیت تفاهم اجتماعی و موانع آن در دوره جمهوری اسلامی بپردازد. همانند تفاهم، موانع اجتماعی تفاهم نیز برآیند تجربه‌های زیستی افراد و گروه‌های اجتماعی است که به طور گفتمانی شکل گرفته است. آنچه این تجربه‌های زیستی را به موانع تفاهم تبدیل می‌کند، نسبت آن صورت‌بندی‌های گفتمانی معارض در برابر گفتمان مسلط است. از این رو، علاوه بر زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی، می‌توان به نحوه شکل‌گیری موانع اجتماعی تفاهم در نسبت با گفتمان‌ها پی برد. در این نوشتار، الگوهای تفاهم اجتماعی در نسبت با پنج مجموعه گفتمانی در تعارض با گفتمان مسلط بررسی شده است تا نشان داده شود که چگونه این الگوها در نقش موانع اجتماعی تفاهم عمل می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: تفاهم اجتماعی، موانع اجتماعی تفاهم، دگرگونی ساخت اجتماعی، الگوهای

تفاهم

مقدمه

از میان مفاهیم و متغیرهایی که برای سنجش وضعیت اجتماعی به کار می‌رود، تفاهم اجتماعی متغیری است که کمتر کاربرد یافته و درباره آن مفهوم‌پردازی شده است. کاربرد خوشه‌ای مفاهیم اجتماعی ایجاب می‌کند که در اینجا، تفاهم اجتماعی در پیوند با مفاهیمی نظیر نظم اجتماعی، توافق، انسجام اجتماعی، اعتماد، و ... درک و دریافته شود. تفاهم اجتماعی در معنای اساسی، عبارت است از شناخت همدلانه باورها، دیدگاه‌ها، رفتار و جایگاه افراد و گروه‌های اجتماعی از یکدیگر (متقابل)، به نحوی که شیوه‌های هم‌زیستی مسالمت‌جویانه و همکاری میان اعضا و گروه‌های اجتماعی را درون یک جامعه، بدون فشار و تأثیر عواهل بیرونی تسهیل کند. این تعریف از تفاهم اجتماعی و کارکردهای آن، مبنای تحلیل در نوشتار پیش رو است.

وضع کنونی تفاهم اجتماعی در ایران، بازتاب تحولاتی است که در چارچوب شکل‌گیری نظم سیاسی و به تبع آن دگرگونی ساخت اجتماعی در فرایند گذار از وضعیت گذشته به جامعه مبتنی بر حاکمیت سیاسی توسعه‌یافته رخ داده است. بسته به اینکه بخواهیم گذار از وضعیت گذشته را با کدام فراز تاریخی منطبق گردانیم، می‌توانیم زمینه‌ها و فرایندهای مؤثر بر شکل‌گیری تفاهم اجتماعی، نیروهای اثرگذار و نیز مؤلفه‌های آن را در نسبت با تحولات همان دوره، برجسته و تبیین کنیم. برای نمونه، همچنانکه شماری از تاریخ‌نگاران تأکید می‌کنند، بر پایه تحولات منتهی به مشروطیت و استقرار دولت پهلوی همچون مهمترین فرازهای شکل‌گیری تفکر ملی (ناسیونالیسم) و دولت توسعه‌یافته (آدمیت، ۱۳۵۵؛ فوران، ۱۳۷۷؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹) می‌توان شماری از زمینه‌ها و فرایندهای مؤثر بر شکل‌گیری تفاهم اجتماعی را مشخص نمود. بدون شناخت عوامل چندگانه مؤثر بر شکل‌گیری تفاهم اجتماعی، شناخت وضعیت کنونی و موانع اجتماعی تفاهم در جامعه ایران دشوار است.

به طور کلی، تفاهم اجتماعی در جامعه ایران بر ایند سه زمینه به هم پیوسته است: نخست، زمینه‌های تاریخی و تجربه‌های انباشته هم‌زیستی از گذشته‌های دور؛ دوم، هم‌گرایی در سطح گروه‌ها، طبقه‌ها و نیروهای اجتماعی که در فرایند شکل‌گیری ساخت اجتماعی پدید آمده است؛ و سوم، کیفیت ساخت سیاسی و روابط متقابل دولت — ملت. این زمینه‌ها به‌گونه‌ای تفکیک‌ناپذیر در یکدیگر تنیده، بر فرایندهای ناظر به ساخت اجتماعی تأثیر نهاده‌اند.

نوشته کنونی در پی آن است که با نگاه به ترکیب جمعیتی و ساخت اجتماعی، گفتمان

مسلط و گفتمان‌های دیگر، فرایندهای ناظر بر توسعه اجتماعی؛ و نیز تحلیل روندها، تحولات و فرایندهای ناظر بر ساخت اجتماعی و تأثیر آن بر نظم اجتماعی، وضع پایدار، عوامل تضعیف‌کننده و موانع اجتماعی تفاهم را در جامعه ایران مورد بررسی قرار دهد.

۱- اهمیت تفاهم اجتماعی در ایران

نگاهی به زمینه‌های آسیب‌پذیری نظم اجتماعی، اهمیت تفاهم اجتماعی در جامعه ایران را مشخص می‌کند. از نظر تاریخی، اشاره‌ها و گزارش‌های به جای مانده از گذشته‌های دور حاکی از آن است که جامعه ایران هیچگاه، موطن گروه‌های جمعیتی یک‌دست نبوده است. در گذشته، گروه‌های مختلف با تفاوت‌های نژادی، قبیله‌ای، ایلاتی، که در خود تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و هنجاری را نیز تقویت می‌کرد، در مجاورت یکدیگر به سر برده‌اند. علاوه بر آن، گروه‌های اجتماعی از نظر وابستگی طبقاتی و منزلت اجتماعی نیز متفاوت بودند. بر زمینه همین گوناگونی و تفاوت‌ها، روابط و مناسباتی شکل گرفت که ساخت اجتماعی جامعه را در وضع گذشته^۱ (وضع سنتی یا پیشامدرن) تثبیت می‌کرد. وضع پایدار جامعه در طول قرون، بیانگر آن است که اقوام و گروه‌های اجتماعی به‌رغم پاره‌ای تضادها و تعارضات، در درازمدت به گونه‌ای مجاورت و هم‌زیستی با یکدیگر رسیده بودند. این روابط و مناسبات که برخی ابعاد و ویژگی‌های تاریخی آن، مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته و تا حدودی شناخته شده است، از دوره مغول تا میانه قاجار، کم‌وبیش پایدار مانده بود.

افراد و گروه‌های اجتماعی برای هم‌زیستی ناگزیرند برخی ملاحظات نظیر هنجارهای اخلاقی، پذیرفتن شالوده‌مرزبندی‌های مالکیت، اصول همجواری، مناسبات خویشاوندی، الزامات قومی و قبیله‌ای، تعهدات مالی و اقتصادی، سلسله‌مراتب اجتماعی، تقیّدات مذهبی، حفظ باورها و تقویت خاطره جمعی و ... را رعایت کنند. در شرایطی که روابط و مناسبات — علی‌رغم تقویت زمینه‌های سازگاری و هم‌زیستی افراد و گروه‌ها در روند زندگی اجتماعی؛ — در معرض تضادها، درگیری‌ها، کنش نیروهای اجتماعی و نفوذ عوامل بیرونی، شکننده و آسیب‌پذیر به نظر می‌آیند؛ تفاهم و وفاق اجتماعی موجب پایداری آنها است.

در طول شکل‌گیری نظم اجتماعی نوین در ایران، موانع تاریخی تفاهم اجتماعی به شیوه‌های مختلف در فرایند سازمان‌دهی طبقات و گروه‌های اجتماعی بازتولید شده است. جامعه ایران در برهه جدا شدن از وضعیت گذشته و تحول به جامعه‌ای مبتنی بر حاکمیت

^۱ تعبیر «وضع گذشته» از هر جهت بر کاربرد «وضع سنتی یا پیشامدرن» ترجیح دارد، زیرا، تعبیر فاصله گرفتن از سنت، علاوه بر القای بار ارزشی خاص، برای توصیف وضع کنونی جامعه چندان دقیق نیست؛ همچنانکه، ورود به دوره/ دوران مدرن، نمی‌تواند همه جنبه‌های وضعیت امروز جامعه را به روشنی بازگو نماید.

سیاسی توسعه یافته، در واقع جامعه‌ای بود متشتت و پاره پاره، فاقد همکاری سازمان یافته اجتماعی به طوریکه مناسبات و روابط محلی آن را استوار و پابرجا نگه می داشت. پرواند آبراهامیان وضعیت آن را به کوتاهی چنین توصیف می کند: «جامعه‌ای ضعیف و تکه پاره شده ... که به موجب سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن به دقت در حال تعادل نگه داشته می شد» (آبراهامیان، نقل در فوران، ۱۳۷۷: ۲۱۹). همین پراکندگی مانع از آن بود که افراد جامعه بتوانند بر سر هویتی مشترک توافق یافته، به درکی از کلیت در قالب «مای» جمعی نایل آیند. تا آنجا که لاسلز، وزیر مختار بریتانیا به نقل از امین السلطان (۱۲۳۶-۱۲۸۶ ش.)، صدر اعظم مشهور دوره قاجار، نتایج حاصل از تشتت را چنین توصیف می کند: «از ما هیچ نوع میهن پرستی را انتظار نداشته باشید. چنین چیزی در کشور وجود ندارد. در عوض تا بخواهید نفع شخصی، آز و شره فراوان است. از این که بگذریم کسی به سایر مسائل کاری ندارد» (فوران، ۱۳۸۱: ۲۱۷). برخی نویسندگان با توجه به فراوانی جمعیت ایلات نسبت به روستانشینان و طبقات شهری، وضعیت متشتت جامعه را با توصیف ویژگی هایی که غالباً به ایل نشینان و سبک زندگی آنان، به ویژه در چالش با نهادها و تشکیلات نوین زندگی شهری نسبت داده شده است، توضیح می دهند (دهقان نژاد، ۱۳۷۹)^۱.

تا اواخر دوره قاجار، روال های حاکم بر شیوه های زندگی و کسب و کار مردم، تقریباً همان گونه بود که در توصیف شیوه های معیشت حاکم بر زندگی ایلات باز می یابیم. شبکه ای پیچیده از عادات و سنت ها که از قدیم الایام دست نخورده بود و بر معیشت آنان سایه می انداخت. عدم استقرار و خانه به دوشی یا ناگزیری مهاجرت (از روستا به شهر)، مانع از تثبیت وضعیت زندگی میان مدت، رشد آموزش و بهداشت، و تأثیر آن در بهبود کیفیت زندگی بود. از آنجا که افراد در انطباق با شرایط زندگی روزمره، قادر بودند نیازهای خود را به تنهایی یا به کمک اعضای خانواده و افراد نزدیک برآورده سازند، همین خودبستگی و استقلال عمل در عرصه زندگی روزمره علیرغم کارکردهای مثبت بسیاری که برای فرد و جامعه داشت، اما بطور همزمان بعضاً به تقویت ذهنیت تکروی و گریز از همکاری با دیگران می انجامید. زندگی در چرخه بسته ای از هنجارها، سبب می شد تا تجارب عملی در قالب باور قومی و ایلی، از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و تداوم یابد. ترس از خشونت و پیامدهای آن، افراد را وادار می کرد که از عادات و هنجارهای اجتماعی تبعیت کنند. در عین حال، افراد به واسطه شناخت چهره به چهره از یکدیگر، به درک

^۱ . اغلب بررسی ها درباره نظام ایلی، همین جمع بندی کم و بیش تکرار شده است. برای یک تحلیل متفاوت نگاه کنید

مشترکی از الزامات اجتماعی دست می‌یافتند و ارزش‌های جمعی خود را که از شماری امر و نهی فراتر نمی‌رفت، به انحاء مختلف حفظ می‌کردند. این شیوهٔ پیکربندی گروه، همهٔ کسانی را که از تیره و تبار دیگری بودند و ارزش‌های قومی دیگری را مبنای زندگی مشترک خود قرار می‌دادند، بیگانه تلقی و طرد می‌کرد. هم‌چنین، نظام ابتدایی تقسیم کار، و نحوهٔ سازمان‌یافتگی زندگی اجتماعی که باعث می‌شد افراد نیازهای خود را در سطح محلی و محدود رفع نمایند، از برقراری ارتباط افراد و گروه‌های اجتماعی با جامعه بزرگ‌تر (جامعه شهری، کشور، و جامعه بین‌الملل) ممانعت به عمل می‌آورد. گروه‌های ایلی و روستایی به دلیل عدم دسترسی به نهادهای اجتماعی، غالباً تمایل داشتند تا اختلافات درونی خود را بدون ارجاع به خارج از حلقهٔ اجتماع محلی خود، حل و فصل کنند؛ به طوری که، دولت به عنوان مرجع فصل‌الخطاب در زندگی آنان جایگاهی نداشت. طبقات و گروه‌های اجتماعی در مفهوم توسعه‌یافته و امروزی، یا هنوز شکل نگرفته بود، یا در مراحل آغازین شکل‌گیری در فضای نظم اجتماعی نوین بود (شعبانی، ۱۳۹۰: ۶۹-۷۵؛ دهقان‌نژاد، ۱۳۷۹: ۱۵۴). همین دیدگاه، برخی نویسندگان را دربارهٔ ماهیت تحولات اجتماعی ایران به این نتیجه‌گیری می‌رساند که به طور کلی «تاریخ ایران سدهٔ نوزدهم، تاریخ کشمکش‌های ایل با ایل، ایل با روستا، ایل با شهر ... بود. به طوری که برخی از پژوهشگران امور ایلات معتقدند، حیات سازمان اجتماعی قبيله فقط از طریق کشمکش و ستیز می‌تواند تداوم داشته باشد» (دهقان‌نژاد، ۱۳۷۹: ۱۵۴).

بر زمینهٔ موانع تاریخی بازمانده از روزگاران دور و نیز تنوع و کثرت گروه‌های اجتماعی با تفاوت در خاستگاه‌ها، سنت‌ها و تجارب عملی بود که در بحبوحهٔ تحولات پرشتاب نظام اجتماعی برای ورود به قرن بیستم، رسیدن به درک مشترکی از یکدیگر لازمهٔ هم‌زیستی و همکاری پایدار میان افراد و گروه‌های اجتماعی و پایداری نظم تلقی می‌شد. درکی که بیش از هر زمینهٔ دیگری، وجوه مشترک آن بر زمینه‌های تاریخ (خاستگاه/ از کجا آمده‌ام)، کیستی و آینده (به کجا خواهیم رفت)، گسترده و انبوه به نظر می‌آمد. بدون رسیدن به چنین درکی، که خود حاصل تعامل در سطح اجتماع بود، افراد و گروه‌های اجتماعی هرگز نمی‌توانستند از پیلهٔ مرزبندها و تفاوت‌های اجتماعی بیرون آمده و در فضای اجتماعی با یکدیگر به انسجام و کلیت برسند.

۲- موانع تفاهم و زمینه‌های شکل‌گیری آن

همچنانکه، پیش‌تر اشاره شد تفاهم اجتماعی در قالب مجموعه‌ای از مفاهیم به هم پیوسته مانند نظم اجتماعی، توافق، انسجام اجتماعی و ... قابل درک است. با این همه، تفاهم

اجتماعی را به هیچ‌یک از این مفاهیم نمی‌توان فروکاست. برای مثال، هرچند اعتماد لازمه دست‌یابی به تفاهم است، اما نمی‌توان تفاهم را با اعتماد یکی انگاشت. تفاهم در روابط متقابل عاملان و کنشگران فضای اجتماعی پدید می‌آید. تعامل میان افراد و گروه‌ها در فضای اجتماعی، خاستگاه اصلی شکل‌گیری تفاهم اجتماعی است. افراد و گروه‌ها به رغم مشترکات و تفاوت‌ها در فضای اجتماعی با یکدیگر روبرو می‌شوند، و چارچوب‌ها، اغراض و شیوه‌های رفتار یکدیگر را درمی‌یابند، یا در اثر دخالت عوامل مختل‌کننده از درک متقابل یکدیگر باز می‌مانند. به این ترتیب، موانع اصلی تفاهم نیز در فضای اجتماعی ظاهر می‌شود.

به موازات سه پایه اصلی ساخت اجتماعی، یعنی زمینه‌های تاریخی؛ روابط متقابل گروه‌ها، طبقه‌ها و نیروهای اجتماعی؛ و نحوه تعامل مردم و گروه‌های اجتماعی با دولت و نظام سیاسی، به خاستگاه‌های شکل‌گیری و اثرگذاری موانع اجتماعی تفاهم راه می‌بریم. از آنجا که نحوه ساخت اجتماعی با روندهای دست‌یابی به تفاهم ارتباط دارد، زمینه‌های اصلی شکل‌گیری موانع اجتماعی تفاهم را باید در همان زمینه‌های تأثیرگذار بر ساخت اجتماعی جستجو کرد. از این دیدگاه، سه زمینه اصلی بروز موانع تفاهم عبارت است از:

۱- زمینه‌های تاریخی،

۲- زمینه‌های اجتماعی،

۳- زمینه‌های سیاسی.

در فرایند تفاهم اجتماعی، پیش از هر چیز، فضای کنش و برقراری روابط متقابل اهمیت اساسی دارد. علاوه بر آن، تفاهم مستلزم نیروی عاطفی است که به صورت احساس همدلی و اعتماد ظاهر می‌شود. هم‌چنین، برای تفاهم افراد و گروه‌ها باید بتوانند به درک متقابل از وضعیت، نیازها، اولویت‌ها و امکانات یکدیگر دست یابند؛ و بالاخره، اطمینان خاطر از کارآمدی و توانایی اقدام مناسب که خود مستلزم برخورداری از دانش، تجربه، مهارت و در یک کلمه، کفایت عملی است، در فرایند دست‌یابی به تفاهم نقش مهمی ایفا می‌کند.

تشریح روابط متقابل دولت پهلوی و کشاورزان و بزرگ‌مالکان در جریان برنامه اصلاحات ارضی، نمونه مناسبی است تا فرایند تفاهم و موانع اجتماعی آن توضیح داده شود. از این‌رو، موفقیت اجرایی سیاست اصلاحات ارضی در گرو آن بود که:

۱. فضای ارتباطی مناسبی میان دولت و کشاورزان و بزرگ‌مالکان برقرار شود تا طرفین

در تعامل با یکدیگر به اجرای سیاست اصلاحات ارضی یاری رسانند؛

۲. وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشاورزان و ضرورت ارتقای وضع معیشت آنان، انگیزه

و الهام بخش طراحی و تدوین سیاست اصلاحات ارضی باشد تا بتواند از یک سو، زمینه عاطفی لازم و پشتیبانی همدلانه کشاورزان و بزرگ مالکان را جلب، و از سوی دیگر، عزم مسئولان را برای اجرای کامل برنامه جزم کند؛

۳. اهداف سیاست اصلاحات ارضی بر پایه شناخت دقیق از وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشاورزان و بزرگ مالکان تعریف، و با طراحی برنامه مناسبی به موقع اجرا گذاشته شده باشد و در عین حال، آگاهی کشاورزان و بزرگ مالکان از انطباق سیاست اصلاحات ارضی و برنامه های اجرایی آن با نیازها، انتظارات و اولویت های معیشت خود، زمینه درک متقابل طرفین از اجرای برنامه را فراهم نماید؛

۴. اطمینان عمومی کافی از توانایی دولت برای اعمال تغییرات از یک سو، و آمادگی کشاورزان برای پذیرفتن تغییرات از سوی دیگر، حاصل شود.

اما چنانکه می دانیم، با اجرای برنامه اصلاحات ارضی، اهداف دولت و انتظارات کشاورزان که همانا دگرگونی کیفی کشاورزی و از آن طریق، ایجاد تغییرات عظیم در ساخت اجتماعی جامعه روستایی، رفع نارضایتی، و تبدیل روستانشینان به نیروهای اجتماعی وفادار رژیم بود، تحقق نیافت. در عمل، برنامه اصلاحات به دلایل چندی، از جمله عدم انطباق با منافع و نیازهای کشاورزان (به سود منافع دولت و بزرگ مالکان)، و در نتیجه، عدم برانگیختن احساس همدلی و حمایت کشاورزان، که خود ناشی از تردید در اراده و کارآمدی دولت برای ایجاد تغییرات اساسی بود، به شکست انجامید. به طوری که به زعم یکی از مستشاران انگلیسی زبان، برنامه اصلاحات ارضی، «موفقیت عملی از لحاظ منافع مثبت واقعی برای دهقانان مشمول قانون عملاً صفر بود ... اصلاحات ارضی ایران عملاً ... مزایای معدودی داشت ... [و در نهایت] در ۱۳۵۰ ش ... اکثریت روستانشینان از نظر موقعیت اقتصادی بهتر از سال های قبل از اجرای برنامه نبودند» (نقل در: فوران، ۱۳۸۱: ۴۷۴). شکست برنامه اصلاحات ارضی چنانکه در تحلیل ها و پژوهش های مختلف بازتاب یافته است، علاوه بر موانع شرعی و دینی که باعث واکنش علما و روحانیت در قبال آن گردید، پیامد دخالت موانع سه گانه ای بود که در بالا به آن اشاره رفته است. در ادامه مطلب با توضیح کوتاهی درباره هر یک از موانع یادشده، بحث حاضر را دنبال می کنیم.

۳- زمینه های تاریخی مانع تفاهم اجتماعی

موانع برآمده از زمینه های تاریخی به صورت الگوها و هنجارهای ذهنی یا عملی معطوف به عدم همکاری یا نزاع، بر نحوه شکل گیری و کارکردها نهادها و بر روند تحول زندگی

اجتماعی در شهرها و مراکز جمعیتی تأثیرگذار بوده است. از میلنه دوره قاجار با ایجاد نهادهای نوین، آثار و نشانه‌های تغییر اجتماعی و حرکت به سوی جامعه‌ای مبتنی بر حاکمیت سیاسی توسعه‌یافته ظاهر شد. نهادهای جدید مبین اشکال و شیوه‌هایی دیگر زندگی اجتماعی و روابط و مناسبات متفاوتی بودند که افراد و گروه‌های اجتماعی بدون دگرگون‌ساختن ذهنیت و نگرش خود نمی‌توانستند با شرایط جدید انطباق یابند.

زندگی اجتماعی در ایران که قدمت آن سده‌ها تداوم داشت به شکل‌گیری گروه‌ها و دسته‌های اجتماعی با مرزهای جغرافیایی و فرهنگی انجامیده است. مرزهایی که با لایه‌های محافظی از ارزش‌ها، آداب، هنجارها و تجارب عملی تقویت می‌شود. این شاخصه‌ها که بسته به جهت‌گیری درونی و هم‌نوایی یا تقابل حاملان آن با فرهنگ ملی، با نام‌هایی چون خرده‌فرهنگ‌های محلی، خرده‌فرهنگ‌های قومی یا فرهنگ‌های موازی شناخته می‌شوند؛ حاوی عناصر و ارزش‌هایی است که اگر در میدان تفسیرهای واگرایانه قرار گیرد، زمینه عدم تفاهم اجتماعی را فراهم می‌کند.

منابع اسطوره‌شناسی، ادبی، تاریخی، و فرهنگ شفاهی اقوام ایرانی، مملو از اشاراتی است که با خوانشی مبتنی بر چرخش از مدار فرهنگ ملی، ابعاد و زوایای مختلف شکاف اجتماعی و تعمیق مرزبندی‌ها را در جامعه بازنمایی می‌کند. به طوری که، هرچه از گذشته‌های دور به دوره‌های متأخر می‌رسیم، نقش عناصر برآمده از زمینه‌های تاریخی بر کاهش تفاهم اجتماعی و گسترش تمایل به تفکیک و مرزبندی گروه‌های اجتماعی بیشتر مشخص می‌شود؛ در این میان نقش بازیگران تمایزطلب و دست‌های پنهان برای تعمیق شکاف‌های اجتماعی و تبدیل آن به عنصری برای تعارض اجتماعی بسیار پررنگ بوده است. مرزبندی‌هایی که در بستگی با زبان و گویش‌ها از فشردگی بیشتری برخوردارند و فرایند تفکیک را از واحدهای قومی بزرگ به سطح مرزهای محلی پیش می‌برند. این مرزبندی‌ها دو کارکرد دارد: از سویی، با تمایزگذاری در جهت تفکیک گروه‌های اجتماعی (اقوام، قشرها یا طبقات) از یکدیگر، و تبدیل آنان به جزیره‌های اجتماعی عمل می‌کند؛ و از سوی دیگر، در هم‌نوایی با فرهنگ‌های هم‌جوار، زمینه‌های دستیابی به تفاهم در چارچوب فرهنگ ملی و نظم اجتماعی کل را دشوار می‌گرداند.

از سوی دیگر، نقش بازدارنده زمینه تاریخی بر تفاهم اجتماعی، اغلب به صورت ایجاد رقابت‌هایی میان اقوام و گروه‌های اجتماعی ظاهر شده است که طی آن، نه فقط الهام‌بخش حرکت پیش‌رونده گروه‌ها و نیروهای اجتماعی نبوده، بلکه از دستیابی آنها به اهداف مشترک نیز جلوگیری کرده است. نشانه‌های دخالت عامل قوم‌گرایی و نقش بازدارنده آن بر

تفاهم اجتماعی در جریان رقابت میان نیروهای ایلات و ولایت‌ها، بخش قابل توجهی از رویدادها و کالبدشناسی تحولات انقلاب مشروطه ایران را تشکیل می‌دهد. این رقابت‌ها در اصل از زمینه‌های تاریخی تفکیک و جدایی میان اقوام و رقابت‌های طولانی میان آنها نشأت می‌گرفت که در نهایت نیز جز تضعیف تولنایی نیروهای دخیل در انقلاب مشروطه، و گشودن زمینه‌های بهره‌برداری قوای بیگانه ثمری نداشت (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۳۶-۱۳۵).

۴- زمینه‌های اجتماعی مانع تفاهم

همچنانکه فضای اجتماعی سرمنشأ اصلی رسیدن به تفاهم اجتماعی است، و افراد و گروه‌های اجتماعی در جریان روابط متقابل با یکدیگر در فضای اجتماعی به تفاهم دست می‌یابند؛ موانع تفاهم نیز تحت تأثیر روابط و مناسبات جاری در فضای اجتماعی شکل یافته، عمل می‌کند. فضای اجتماعی چه به لحاظ اشتغال بر عناصر و نیروهای اجتماعی متفاوت، و چه از نظر تمایل گروه‌های اجتماعی به تمایز و خاص‌گرایی، محل برخورد و تعارض کنشگران با یکدیگر است. در چنین فضایی، چنانچه فرایند همگونی و انسجام اجتماعی قادر نباشد نیروهای پراکنده و تمایزیافته را درون ساخت اجتماعی به یکپارچگی برساند؛ جامعه به بخش‌ها و پاره‌های جدا از هم تجزیه می‌شود که بدون درک متقابل از یکدیگر، تنها در اثر سیطره قدرت سیاسی، یکپارچگی ظاهری خود را حفظ می‌کنند.

در دوره قاجار تحولاتی چون جنگ‌های ایران و روسیه، آگاهی از دستاوردهای تمدن غربی و تأثیر آن بر زندگی اجتماعی، آشنایی با روایت‌های شرق‌شناسان از تاریخ باستانی و هویت ایرانی، تمایل به اخذ دستاوردهای تمدن جدید در میان سرامدان جامعه و انتقال تدریجی آن به بدنه اجتماعی، انجام پاره‌ای اصلاحات در سطح جامعه و دولت، انقلاب مشروطیت و پیامدهای آن بر گروه‌های اجتماعی و ساخت سیاسی، به وقوع پیوست. این تحولات در میان ایرانی‌ها به تدریج بر نگرش‌ها، گرایش‌ها و درک اجتماعی از خود و دیگری اثر نهاد و نتایج آن در ساخت اجتماعی نمایان شد. در اینجا منظور از ساخت اجتماعی، تأثیر شاخصه‌هایی چون ترکیب جمعیتی با خاستگاه‌های تاریخی، قومی، زبانی؛ کارکردهای اقتصادی، نگرش فرهنگی و گرایش سیاسی بر شیوه زندگی، کار و فراغت افراد جامعه است که بر روی هم، شیوه زیست اجتماعی و نسبت آن با درک از خود و دیگری را مشخص می‌کند. از این دیدگاه، زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری و بروز موانع اجتماعی تفاهم را می‌توان از میانه دوره قاجار به عنوان سرآغاز تحول اجتماعی دنبال کرد و تحولات بعدی آن را در دو مقطع پیدایش رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی پی گرفت.

آبراهامیان در کتاب ایران بین دو انقلاب، با اشاره به شباهت «ساختار اجتماعی به موزاییک رنگارنگ یا شهرفرنگی پیچیده» در میانه دوره قاجار (۱۲۲۹/۱۸۵۰ م)، ترکیب جمعیتی تقریباً ده میلیونی ایران در آن روزگار را ۵۵ درصد روستایی، کمتر از ۲۰ درصد جمعیت شهری، و ۲۵ درصد ایلات تخمین می‌زند (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۷—۱۵). همین نویسنده به نقل از منابع مختلف تأکید می‌کند: «بیشتر این روستاها، قبایل و شهرها کاملاً جدا افتاده و از نظر اقتصادی مستقل بودند ... حتی روستاییان مرفه اطراف شهرهای بزرگ، بخش عمده مواد غذایی را خودشان تهیه می‌کردند و از بازارهای محلی فقط مقدار ناچیزی نمک، فلفل، تنباکو و لوازم‌خانه می‌خریدند» (همان: ۱۸). بدیهی است این گروه‌های جمعیتی که در تمشیت امور زندگی روزمره خود تا این اندازه مستقل بودند، میل به خودبسندگی و تمایز را در زمینه‌های دیگری چون ارزش‌ها، آداب، باورها و هنجارها نیز حفظ می‌کردند. گرچه نمی‌توان و نباید نقش این نوع هویت‌های فرهنگی را برای حفظ و ثبات فرهنگ بومی در مقابل تهاجمات فرهنگ بیگانه نادیده گرفت اما آثار خود بر ایجاد همگرایی فرهنگ را نیز در پی داشته است. با در نظر گرفتن اینکه، ترکیب جمعیتی از آن دوره تاکنون، همواره در جهت حرکت از روستاها به شهرهای نزدیک و شهرهای بزرگ جریان داشته است، می‌توان به وضعیت ساخت اجتماعی در مقطع زمانی آغاز بررسی، و نیز رشد نامتجانس آن در روند تحولات بعدی پی برد. هم‌چنین، در ادامه همین بررسی، نشان داده می‌شود که این ترکیب اجتماعی ناهمگون در روند تحول بعدی خود به چه شیوه‌ای سازمان‌دهی شده، پیامد آن بر وضعیت تفاهم اجتماعی چه بود و تفاهم اجتماعی را با چه موانعی روبرو کرده است.

۵- زمینه‌های سیاسی عدم تفاهم

علیرغم خودبسندگی این نوع ساختار و حفظ پیوندهای اجتماعی برآمده از متن اجتماعی، نمی‌توان این اصل را نادیده گرفت که پیوندهای اجتماعی در جامعه کل به دلیل ضعف ارتباطات و کنش‌های ارتباطی ارتباطی، انسجام ساختاری و ایجاد ساخت متشکل و یکپارچه بسیار مشکل بوده است. به موازات ساخت اجتماعی پاره پاره، غیرمتجانس و ناهمگون جامعه ایران، ساختار سیاسی نیز همواره با شکاف‌های عمیقی روبرو بوده است. این شکاف‌ها از دیرباز (دوره‌های قاجار و پهلوی) هم در ساختار سیاسی و ترکیب دولت و هیئت حاکمه، و هم در رابطه دولت — ملت نمودار بوده است. از سویی تحولات دولت و روی آوردن به تأسیس حاکمیت سیاسی توسعه‌یافته در جامعه ایران، چه در دوره قاجار و

چه رژیم پهلوی، هرگز برآیند سیر تحولات درونی جامعه و ساختار سیاسی نبوده است، بلکه آن را باید پیامد و عامل گسست از شیوه‌های زمامداری سنتی در تاریخ ایران دانست که به دگرگونی نظم گذشته مبتنی بر نظام روستا-شهری، ایلاتی و ملوک‌الطوایفی انجامید.^۱ ویژگی چنین دولتی، ایجاد نهادهای مدرن و سپردن آن به کسانی بود که دارای ذهنیت پیشامدرن و ناهمخوان با آن نهادها بودند و در نتیجه، نمی‌توانست به کارکردهایی متناسب با وظایف آن نهادها منتهی شود. علاوه بر شکاف بین نهادها و عملکرد آن، تقابل ذهنیت‌های مدرن و پیشامدرن در ساختار سیاسی نیز، عامل پدیدآورنده شکاف دیگری در ساخت سیاسی بود. از این‌رو، نمی‌توان ناهمگونی ساختار سیاسی را در مراحل تأسیس و گسترش آن نادیده گرفت، و از تأثیر آن بر دگرگونی ساخت اجتماعی غفلت نمود؛ و از سوی دیگر، دولت مدرن در ایران هرگز برآمد یک طبقه اجتماعی نبوده، بلکه در روند توسعه ساختار سیاسی به ایجاد طبقه تحت‌الحمایه یا برکشیدن و تقویت طبقه اجتماعی خاصی پرداخته است. از این‌رو، شکاف میان دولت مدرن و بدنه اجتماعی همواره اجتناب‌ناپذیر و رو به گسترش بوده است.

در تمام دوره مورد بحث، گسست در ساختار سیاسی و همین‌طور شکاف دولت - ملت، به صورت مانعی بر سر راه تفاهم اجتماعی ظاهر شد، و کارکرد دولت در جهت تعمیق و گسترش نظم و انسجام اجتماعی را با چالش روبرو ساخت. در ادامه بحث حاضر به این موضوع پرداخته می‌شود که موانع تفاهم در هر یک از زمینه‌های یادشده در قالب چه اشکال و گونه‌هایی صورت‌بندی شده و چگونه فرایند تفاهم اجتماعی را با دشواری و انسداد روبرو کرده است.

۶- تفاهم اجتماعی و رابطه آن با نظم اجتماعی

پیش از آنکه پیامدهای موانع اجتماعی تفاهم بر ساخت اجتماعی را بررسی کنیم، ابتدا لازم است بر چیستی و نحوه شکل‌گیری موانع اجتماعی تفاهم تأمل کنیم. موانع تفاهم بازتاب تجربه‌های زیستی افراد و گروه‌های مختلف در فضای کنش اجتماعی است. این تجربه‌ها از جنس احساس یا آگاهی است و نیروی پیش‌برنده کنش جمعی را در مسیر دستیابی به اهداف تقویت

^۱ برای مطالعه بیشتر درباره رابطه متقابل دولت، جامعه و سیاست در ایران، نگاه کنید به: همایون کاتوزیان، ۱۳۷۹، به ویژه فصل اول، صص: ۴۲-۱؛ همین نویسنده در کتاب *تضاد دولت و ملت*، موضوع را در زمینه تاریخی گسترده‌تری بررسی کرده است (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۱). هم‌چنین روایت فشرده‌ای از روابط دولت - ملت، در مقاله *مدرنیسم و شبه‌پاتریمونالیسم: تحلیلی از دولت در عصر پهلوی* (توفیق، ۱۳۸۵) آمده است.

می‌کند. دانستن اینکه نیروی پیش‌برنده کنش اجتماعی از نظر اقتصادی منفعت یا سودمندی، از نظر سیاسی نفوذ یا سیطره‌جویی، از نظر اجتماعی منزلت یا جایگاه، و از نظر فرهنگی تشخیص یا تمایز است، کمک می‌کند تا ابعاد مختلف موانع تفاهم به عنوان یک کنش مورد تأمل قرار گیرد.

موانع اجتماعی تفاهم، در قالب هدف‌های کلی و تعمیم‌یافته (ارزش‌ها)، قواعد ناظر بر پیگیری اهداف (هنجارها)، ترفندها و روش‌های پیش‌برد اهداف (انگیزه‌ها)، و تمهیدات عملی رسیدن به اهداف یا قدام (الگوها) به شیوه‌ای گفتمانی شکل می‌یابد. از آنجایی که، مقولات ارزش، هنجار، انگیزه و ابزار، اجزاء اصلی کنش اجتماعی را تشکیل می‌دهد (اسملسر، ۱۳۸۰: ۳۷—۳۶)، برای تبیین موانع اجتماعی تفاهم هم‌چون کنش اجتماعی، این مفاهیم در نظر گرفته می‌شود. همچنانکه، کنش اجتماعی معطوف به منافع و موقعیت‌هاست، و افراد و گروه‌های اجتماعی کنش‌های خود را با هدف دستیابی به منافع و اهداف خاصی طراحی و اجرا می‌کنند؛ موانع اجتماعی تفاهم نیز همچون کنش اجتماعی، راه دستیابی کنشگران را به اهداف و مقاصد مورد نظر هموار می‌کند.

نگرش به موانع تفاهم در قالب شیوه دیگری از کنش اجتماعی، نگرشی از دیدگاه کنشگر است. از این دیدگاه، موانع اجتماعی تفاهم بخشی از سازوکار مقاومت در فضای اجتماعی تلقی می‌شود. می‌توان پرسید موانع اجتماعی تفاهم در پویه مقاومت، دقیقاً در برابر چه مقوله اجتماعی قرار می‌گیرد؟ برای روشن کردن این موضوع، نخست بهتر است رابطه میان کنش‌ها و گفتمان‌های فعال در فضای اجتماعی توضیح داده شود. گفتمان بر حسب اینکه در معنای قلمرو عمومی گزاره‌ها یا سخنانی که معنای مشخصی را به ذهن متبادر می‌کند، به کار رود؛ یا به معنای «گروه‌های فردیت‌پذیری از گزاره‌ها» که تداعی‌کننده موضوع یا دسته‌بندی خاصی است، یا به معنای «روال‌های منظم و قانون‌مند که تبیین‌کننده‌ی شماری از گزاره هستند» (میلز، ۱۳۸۹: ۹۱—۹۰)، به شیوه‌های مختلف تعریف شده است. به طور کلی گفتمان، دسته‌بندی خاصی از گزاره‌ها یا عناصر گفتمانی است که شیوه درک افراد و گروه‌های اجتماعی از واقعیت را سازمان می‌دهد. با این توضیح دوباره به پرسش قبلی باز می‌گردیم.

همچنانکه در آغاز بحث اشاره کردیم، مفهوم و کارکردهای تفاهم اجتماعی در پیوند با مفاهیم نظیر نظم اجتماعی، توافق، انسجام اجتماعی، اعتماد و ... روشن می‌شود. از این رو، تأمل در رابطه میان تفاهم و نظم اجتماعی، ما را به شناخت کارکردهای موانع اجتماعی تفاهم نزدیک می‌کند. نظم اجتماعی را بر اساس مؤلفه‌های سازنده آن به شیوه‌های مختلف تعریف و طبقه‌بندی کرده‌اند. کارکردگرایان در تحلیل نظم اجتماعی بر مفاهیمی مانند نقش،

انسجام، انطباق‌پذیری، و ضرورت‌های کارکردی تأکید می‌کنند (ورسلی، ۱۳۸۸: ۶۳). پارسونز، با پرداختن به مسئله چگونگی انتقال ارزش‌های اساسی هر جامعه از نسلی به نسل دیگر و تأثیر آن بر کیفیت عمل افراد، در تعریف نظم اجتماعی بر ارتباط میان ارزش‌ها و هنجارها تأکید می‌گذارد (همان: ۷۲-۶۵). افراد با درونی کردن ارزش‌ها و هنجارها، آن را «به اعتقادات درونی، امتیازات شخصی و انتظارات» از یکدیگر تبدیل می‌کنند، و در نهایت به آن گردن می‌دهند. درک متقابل از رفتار یکدیگر، به فرد امکان می‌دهد که رفتار دیگری را در موقعیت‌های معین، پیش‌بینی و کنترل کند. به واسطه درونی‌شدن ارزش‌ها و هنجارها، افراد سعی می‌کنند «بر اساس شیوه‌ها و الگوهای استقرار یافته‌ای عمل کنند که در جریان انتظارات متقابل مردم بوجود آمده و ادامه یافته است.» از این دیدگاه، نظم اجتماعی در قالب الگوهای پایدار رفتاری مناسبات اجتماعی را تنظیم می‌کند (برگرفته از شرح ورسلی درباره ایده‌های پارسونز، همان).

در فضای کنش اجتماعی، افراد در رویارویی با یکدیگر، به درک همدلانه از انتظارات هم راه می‌برند و از طریق مبادله کنش‌های برانگیزاننده یا بازدارنده انتظارات خود را در قالب الگوهای رفتاری مشخص به دیگری معرفی می‌کنند، بنابراین، قاعده ثلثت و هنجار مشخصی میان آنها شکل می‌گیرد. مفاهیم تفاهم و توافق اجتماعی، دو سویه ادراکی - احساسی (درک همدلانه)، و اخلاقی - متعهدانه (پای‌بندی به پاسخ مناسب) نظم اجتماعی را در رفتار روزمره تبیین می‌کند. این دو سویه، جنبه‌های درونی و بیرونی نظم اجتماعی را تشکیل می‌دهد. تفاهم تقویت‌کننده جنبه ادراکی و درونی، و توافق ضامن جنبه عملی و بیرونی نظم اجتماعی است.

با روشن شدن درکی از روابط میان تفاهم اجتماعی و نظم اجتماعی، اکنون می‌توان گفت موانع اجتماعی تفاهم در قالب کنش‌های اجتماعی متفاوت، از درک همدلانه انتظارات دیگری سرباز می‌زند، و بدین ترتیب، پایداری الگوهای تداوم‌بخش نظم اجتماعی را به چالش می‌گیرد. به سخن دیگر، موانع اجتماعی تفاهم، در برابر تداوم نظم اجتماعی مقاومت می‌کند.

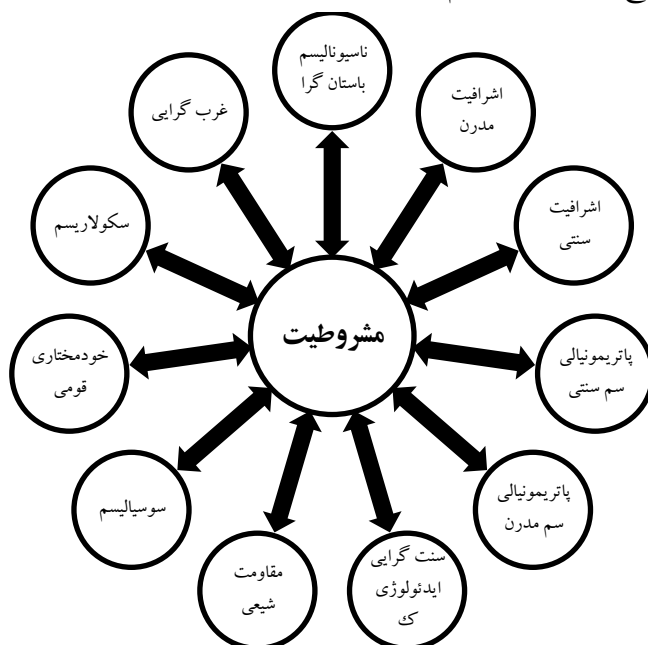
۷- اشکال و گونه‌های موانع اجتماعی تفاهم

تفاهم اجتماعی در فرایند تعامل خود با دیگری، در چارچوب ارزش‌ها یا انتظارات، هنجارها یا قواعد ناظر بر پاسخ مناسب در پیگیری انتظارات، انگیزه‌ها یا روش‌های پیشبرد برنامه و الگوها یا تمهیدات عملی دستیابی به اهداف، دارای صورت‌بندی گفتمانی است.

گفتمان در معنای نظام دانش آمیخته به قدرت، شیوه درک ما از واقعیت را سازمان می‌دهد. واقعیت چونان دیگری، گاه طبیعت است که انسان را در برابر خود به کنش یا واکنش وادار می‌کند، گاه کنشگر دیگری در فضای تعامل اجتماعی است، و گاه دیگر یک رخداد است. همچنانکه مؤلفه‌ها و عناصر سازنده گفتمان تغییر می‌کند و گفتمان را با شرایط متحول همساز می‌گرداند، شیوه درک ما از واقعیت نیز به تبع آن دگرگون می‌شود.

در گذشته انسان با طبیعت، و حوادث طبیعی در چارچوب درک و تفسیری از مشیت الهی به هماهنگی و تفاهم رسیده بود. در عصر مدرن، با گسترش دانش و مهارت انسان در کنترل طبیعت، این درک نیز دگرگون شد؛ امروز انسان‌ها بدون آنکه لازم باشد مشیت الهی را انکار کنند، بر پایه درک و تفسیر دیگری از مشیت الهی، می‌کوشند تا بلاها و مخاطرات طبیعی نظیر رخدادهایی چون زلزله، سیل، توفان‌های مهیب، خشکسالی و ... را با ارجاع به نقش خود در پیش‌آهدن یا کنترل آنها، مهار کنند. به عبارت دیگر، در چارچوب گفتمانی به شیوه دیگری با طبیعت به تفاهم می‌رسند.

تفاهم اجتماعی و موانع اجتماعی تفاهم، دو شیوه رویارویی با دیگری در جایگاه طبیعت، انسان و رخدادها است که بر حسب گفتمان‌های فعال در فضای اجتماعی مشخص می‌شود. با تبیین ساخت گفتمانی تفاهم اجتماعی و موانع تفاهم، اکنون می‌توان چارچوبی برای دسته‌بندی موانع اجتماعی تفاهم در پیش نهاد.

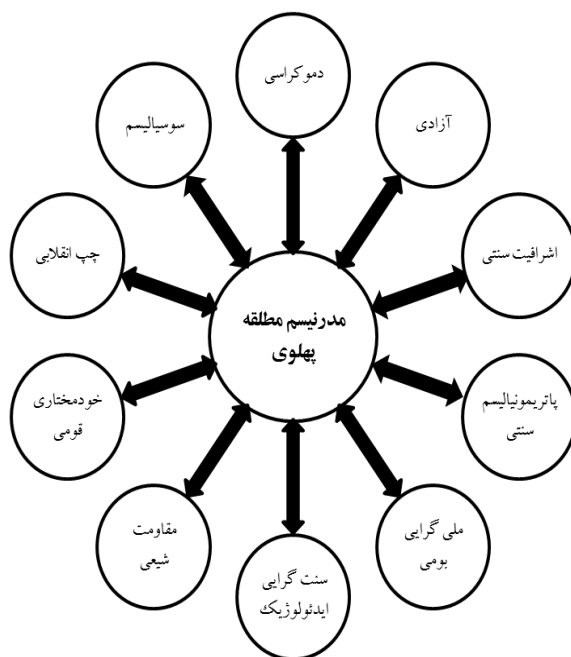


شکل ۱. گفتمان‌های معارض در دوره مشروطیت

با نگاهی به تحولات اجتماعی از میانه دوره قاجار تاکنون، تعارضات ساخت اجتماعی را در نسبت با ظهور و دگرگونی گفتمان‌های مسلط و معارض هر دوره بازمی‌یابیم. هر یک از این گفتمان‌ها، پایه درکی از خود و دیگری، و در نتیجه، شیوه‌ای از تفاهم اجتماعی بوده است که در تعارض با صورت‌بندی‌های گفتمانی دیگر در فضای اجتماعی فعال می‌شدند. بر زمینه تسلط گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی، انقلاب مشروطه در واقع پیامد و عامل گسترش گفتمان مشروطیت در تعارض (دگرانگاری) با گفتمان سلطنت مطلقه بود. گفتمان مشروطیت خود برآمد شماری از گفتمان‌ها و پاره‌گفتمان‌های فعال در فضای اجتماعی آن روزگار بوده است که ایده دگرگونی ساخت اجتماعی را بر محور قانون، عدالت، آزادی، و ... پیش می‌برد. گفتمان مشروطیت اما، در روند گسترش خود از جذب عناصر شناور در فضای گفتمانی آن دوره بازماند، و نتوانست به گفتمان فراگیر و مسلط تبدیل شود. در شکل ۱، شماری از گفتمان‌های معارض با گفتمان مشروطه دیده می‌شود.

از اواخر دوره قاجار، بر زمینه تحولات فضای گفتمانی که به انزوای گفتمان مشروطیت انجامید، پاتریمونیالیسم مطلقه مدرن که به لحاظ هم‌زمانی با استقرار رژیم پهلوی، مدرنیسم مطلقه پهلوی نیز نامیده می‌شود به گفتمان مسلط تبدیل شد. در این گفتمان، عناصر گفتمانی ناسیونالیسم باستان‌گرا، غرب‌گرایی، سکولاریسم، اقتدارگرایی، اشرافیت نوین، و ... به شیوه‌ای متفاوت با گفتمان مسلط دوره قاجار مفصل‌بندی شده بود.^۱ با این‌همه، در دوره‌های اول و دوم رژیم پهلوی به رغم بسط حاکمیت استبدادی، پویای اجتماعی به تمرکز و دسته‌بندی عناصر و گزاره‌های گفتمانی در قالب گفتمان‌های متعددی انجامید که در تعارض با گفتمان مسلط، به شیوه‌های متفاوتی بر فرایند درک واقعیت‌های زندگی اجتماعی تأثیر نهاده‌اند.

^۱. درباره ماهیت و ساختار مطلقه حکومت پهلوی اول و عناصر سازنده تحقیقات مختلفی منتشر شده، برای نمونه نگاه کنید به: گراوند و سوری، ۱۳۹۵؛ به‌ویژه بحث در چگونگی شکل‌گیری ساختار مطلقه پهلوی، ص ۷۳-۷۰.



شکل ۲. گفتمان مدرنیسم مطلقه پهلوی و گفتمان‌های معارض

ساخت اجتماعی جامعه در این دوره با پویش‌های گسترده‌ای که در عمق لایه‌های اجتماعی پدیدار شد، وضعیت تفاهم اجتماعی را به نحو پیچیده‌ای تحت تأثیر قرار داد. از یک‌سو، عناصر فعال در فضای اجتماعی در پیوند با گفتمان‌های معارض، به صورت موانعی عمل می‌کردند که رسیدن به تفاهم را در چارچوب گفتمان مسلط با چالش روبرو می‌کرد؛ و از سوی دیگر، لایه‌های مختلف اجتماعی نیز به دلیل قرار گرفتن در افق گفتمان‌های مختلف، رسیدن به تفاهم اجتماعی با یکدیگر را دشوار می‌یافتند. برای نمونه، کسانی که در افق گفتمانی ملی‌گرایی بومی سیر می‌کردند به دشواری می‌توانستند با کسانی که در افق گفتمانی چپ انقلابی یا خودمختاری قومی قرار داشتند به تفاهم دست یابند. نگاهی به گفتمان‌های معارض با مدرنیسم مطلقه پهلوی در شکل ۲، و در نظر گرفتن عناصر غالب هر یک از این گفتمان‌ها، ما را با موانع اجتماعی رسیدن به تفاهم گسترده در آن دوره بیشتر آشنا می‌کند.

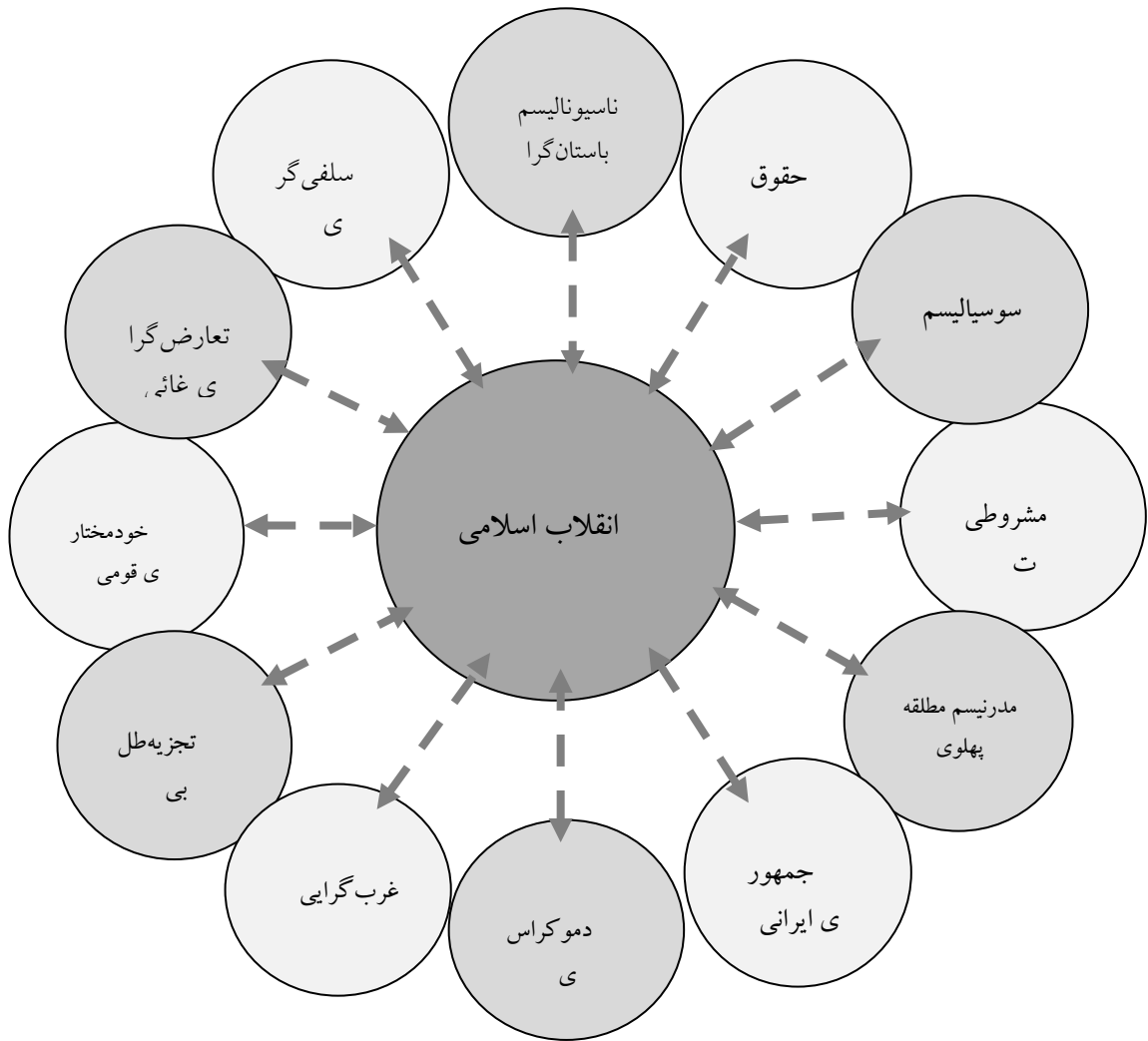
با توجه به اهداف و رویکرد مقاله حاضر که معطوف به شناسایی وضعیت کنونی تفاهم اجتماعی و موانع تعمیق و گسترش آن است، به موانع اجتماعی تفاهم در دوره‌های مشروطیت و پهلوی به اجمال اشاره شده است. برخی از گفتمان‌های فعال طی زمان به تدریج از سازمان‌دهی واقعیت اجتماعی بازنه‌اند، و برخی دیگر، با گشودگی به روی عناصر گفتمانی دیگر، با صورت‌بندی متفاوتی ظاهر شدند. از این‌رو، پرداختن مفصل به آنها برای بحث حاضر ضروری نبوده است. بنابراین، انتظار می‌رود این اشارات گذرا، زمینه

مناسبی برای شناخت موانع اجتماعی تفاهم در دوره پس از انقلاب اسلامی فراهم کند.

۸- وضع کنونی تفاهم اجتماعی و موانع آن

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تحولات ساخت اجتماعی در ایران با تغییر و جابجایی اولویت‌ها روبرو شد، روابط ساختار سیاسی و ساختار اجتماعی دگرگون گردید، نیروهای اجتماعی مولود سلطنت از میان رفتند و ساخت اجتماعی بر محور نیروهای مولود قدرت سیاسی تحول یافت. وقایع دیگری مانند جنگ هشت ساله رژیم بعثی عراق با ایران، بازنگری انتقادی در روال‌های حکمرانی که با پویش اصلاحات شناخته می‌شود، مقاومت در برابر تأثیرگذاری تحولات منطقه‌ای بر فضای سیاسی در دوره‌ای که با گسیل نیروهای آمریکایی به افغانستان و عراق آغاز شده و تاکنون ادامه یافته است، و نیز رویارویی با چالش‌های هسته‌ای در سطح بین‌الملل و پیامدهای داخلی آن، هر یک به سهم خود فضای اجتماعی را با نوسانات و دگرگونی‌های اساسی روبرو کرده و یکپارچگی تفاهم اجتماعی را به چالش گرفته است.

تحولات گفتمانی فضای اجتماعی در گذار از رژیم پهلوی به دوره جمهوری اسلامی، و تأمل در عناصر و مؤلفه‌هایی که در قلب گفتمان‌های معارض صورت‌بندی شده‌اند، راهنمای شناسایی و تحلیل وضعیت تفاهم اجتماعی در این دوره است. این گفتمان‌ها امکانی فراهم می‌آورد تا الگوهای غالب تفاهم اجتماعی در لایه‌های مختلف گفتمانی شناخته شود. هم‌چنین بیش‌هایی درباره چیسستی خود و دیگری، نحوه تمایزگذاری میان آنها، و روش‌های طرد دیگری در اختیار می‌نهد.



شکل ۳. گفتمان انقلاب اسلامی و گفتمان‌های معارض

شکل ۳، وضعیت گفتمان مسلط در جمهوری اسلامی را به همراه شماری از شناخته‌ترین گفتمان‌های دیگر نشان می‌دهد. در هر گفتمان، عناصر و مؤلفه‌های گفتمانی حول یک عنصر محوری مفصل‌بندی شده است. عنصر محوری بر حسب اینکه دارای بار ارزشی یا هنجاری باشد، پایه درکی از خود و دیگری در فضای اجتماعی است. در ادامه مطلب با تأکید بر مفهوم محوری هر گفتمان، می‌کوشیم تا نشان دهیم که گفتمان‌ها چگونه موانع اجتماعی تفاهم را در جامعه بازنمایی می‌کند.

چنانکه پیش‌تر اشاره شد تفاهم اجتماعی و موانع اجتماعی تفاهم، شیوه‌های درک خود و دیگری را در قالب الگوهای برگرفته از گفتمان‌ها رقم می‌زند. هر دو بازتاب تجربه‌های زیستی‌اند، و تنها بر حسب نسبتی که با گفتمان مسلط یا گفتمان‌های معارض دارند، می‌توان آنها را از یکدیگر متمایز کرد. بنابراین، تفاهم اجتماعی شیوه درک افراد و گروه‌های اجتماعی در چارچوب گفتمان مسلط است. بر اساس این تعریف هر درک دیگری که افراد

و گروه‌های اجتماعی را بیرون از چارچوب گفتمان مسلط بازنمایی کند، به عنوان ضد تفاهم یا عامل بازدارنده تفاهم اجتماعی شناسایی و طرد می‌شود.

بر این اساس، پیش از پرداختن به موانع اجتماعی تفاهم، ابتدا به تفاهم اجتماعی در نسبت با گفتمان مسلط می‌پردازیم. گفتمان انقلاب اسلامی به عنوان گفتمان مسلط، در واکنش به مدرنیسم مطلقه پهلوی و لیبرالیسم غربی پدیدار شد و عناصر و مؤلفه‌های چون پلورالیسم، جامعه مدنی، لیبرالیسم، سنت روشنگری غرب و ناسیونالیسم ایرانی را طرد می‌کند. از این رو، الگوی تفاهم اجتماعی در انطباق با این گفتمان، چارچوب فهم خود و دیگری بر ارزش‌هایی چون سنت، دین اسلام (تشیع اثنی عشری)، نظریه ولایت فقیه، اقتدار کاریزمایی، نخبه‌گرایی سیاسی (مرجعیت فقها)، کنترل فرهنگی، و سیاست منع استوار است. بر مبنای این الگو، دیگری در عرصه داخلی، با مؤلفه‌هایی چون دموکراسی، جامعه مدنی، تکثرگرایی، ناسیونالیسم ایرانی و لیبرالیسم شناخته می‌شود، و در عرصه بین‌المللی، با مؤلفه‌های مانند مدرنیسم و مظاهر سلطه غرب (نک: بحرانی، ۱۳۸۹: ۱۶۸).

در برابر آن دسته از الگوهای تفاهم اجتماعی که با گفتمان مسلط در هماهنگی و انطباق‌اند، الگوهای دیگر تفاهم اجتماعی، موانع اجتماعی تفاهم تلقی می‌شوند. در بررسی حاضر، این الگوها، در هماهنگی با شش مجموعه گفتمانی شناسایی می‌شوند. در ادامه مطلب، ابتدا به معرفی گفتمان‌های معارض (شکل ۳) در قالب شش مجموعه گفتمانی می‌پردازیم و سپس الگوهای شناختی منطبق با هر مجموعه گفتمانی را معرفی می‌کنیم.^۱ همچنانکه اشاره شد این الگوها در تعارض با الگوهای منطبق با گفتمان مسلط، در واقع موانع اجتماعی تفاهم تلقی می‌شود.

۱. **مشروطه و مدرنیسم مطلقه پهلوی:** ارزش‌های مشترک این گفتمان‌ها عبارت است از ترجیح گذشته به وضعیت امروز. گفتمان مشروطه بر ارزش‌هایی چون قدرت نمادین موروثی، اقتدار دولت و نهادهای برآمده از آن، سکولاریسم، قانون‌گرایی تأکید دارد. این گفتمان مقوم نوع حکومتی است که شاه در رأس آن است و نهادهای برآمده از طبقات فرادستی جامعه کنترل قدرت را در دست دارند. گفتمان مدرنیسم مطلقه پهلوی آمیزه‌ای از عناصر و ارزش‌های سنتی و مدرن است، عناصری چون شاهنشاهی فرهمند، قدرت موروثی بی‌قید و شرط، میل و تبلیغ به نوسازی توسعه به روش غربی، عقلانیت مدرنیستی،

^۱ در معرفی گفتمان‌ها و عناصر سازنده هر یک از آنها، علاوه بر کتاب دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی (بشیریه، ۱۳۸۱: ۷۳-۶۵) و طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر (بحرانی، ۱۳۸۹). به اطلاعات مندرج در مقاله گفتمان‌های نوپدید در جامعه ایران: جریان‌ها و گونه‌شناسی تکیه کرده‌ایم. برای آگاهی بیشتر از گفتمان‌های نوپدید به اطلاعات کتابشناسی در پایان همین مقاله مراجعه کنید.

مردمانگیزی پیروانه و مقلدانه، ناسیونالیسم ایرانی، تمرکزگرایی بالا، اصلاحات آمرانه، مدرنیسم فرهنگی و سکولاریسم در این گفتمان مفصل بندی شده است. مطابق این گفتمان‌ها الگوهای تفاهم اجتماعی متمایل به درک همدلانه دستاوردهای گذشته است و امروز را از منظر آن دستاوردها می‌سنجد و درباره آن قضاوت می‌کند. الگوی تفاهم مبتنی بر گفتمان مدرنیسم مطلقه پهلوی با تأکید بر شیوه‌ای از تلفیق عناصر سنتی و مدرن در آن دوره — که بر پایه آن سنت از نگاه مدرن بازخوانی می‌شد، — از درک همدلانه تلفیق عناصر سنتی و مدرن در گفتمان انقلاب اسلامی — که در آن، عناصر مدرن از نگاه سنت بازخوانی می‌شود — بازمی‌ماند. از آنجایی که، در این الگوی تفاهم، احساس بر عقلانیت انتقادی غلبه دارد، امکانات گسترده‌ای برای گسترش تفاهم در سطح جامعه، به‌ویژه آن دسته از افراد و گروه‌های اجتماعی که گفتمان مسلط را در جامعه بازنمایی می‌کنند، فراهم نمی‌کند.

۲. **ناسیونالیسم باستان‌گرا و جمهوری ایرانی:** عناصر مشترک این دو گفتمان در نگاه به گذشته باستانی ایران و قرائت مدرن از سنت، در تقابل با دوره اسلامی و قرائت همخوان با سنت از مدرنیسم با یکدیگر مشترک‌اند. در گفتمان ناسیونالیسم باستان‌گرا عناصری از گفتمان پاتریمونیالیسم، نگرش نوستالژیک به دوره باستان، رویای عظمت‌طلبی شاهنشاهی در همخوانی با اقتدارطلبی موروثی، اشرافیت، سکولاریسم، رویکرد سلبی به اسلام و روحانیت ارزش‌های محوری تلقی می‌شود. ارزش‌های محوری جمهوری ایرانی عبارت است از عناصری مانند قانون‌گرایی، توسعه، عقلانیت مدرنیستی، ناسیونالیسم ایرانی، تمرکزگرایی گسترده، مدرنیسم فرهنگی، و جدایی دولت از دین. این گفتمان در گذشته بدیل گفتمان مشروطیت تلقی می‌شد. الگوهای تفاهم اجتماعی در انطباق با این گفتمان‌ها، درک همدلانه با گذشته (گذشته‌ای منقطع و فاقد پیوستگی) و گرایش‌های متمایل به آن دوره را تقویت می‌کند، اما فاقد تولدایی درک پیوستگی گذشته در تمامیت انقطاع‌ناپذیر است. هم‌چنین، در چارچوب این الگو، وابستگی قومی تنها در پیوستگی با گذشته تاریخی قابل درک است. بنابر این، تفاهم اجتماعی در چارچوب این الگوها، عملاً به موانع اجتماعی تفاهم تبدیل می‌شود.

۳. **خودمختاری قومی و تجزیه‌طلبی:** در سال‌های آغازین پس از پیروزی انقلاب اسلامی، گفتمان خودمختاری قومی در تعارض با گفتمان مسلط تقویت شد. عناصر سازنده این گفتمان عبارت است از زبان مادری، فرهنگ و سنت‌های قومی، حق انتخاب دموکراتیک، مبارزه با ستم قومی، برابری حقوقی، اداره امور فرهنگی و اقتصادی (آبراهامیان،

۱۳۸۴: ۵۱۱—۴۹۱؛ بحرانی، ۱۳۸۹: ۱۷۴). تأکید بر برخی ویژگی‌ها مانند حفظ فرهنگ و سنت‌های قومی، و نیز نحوه موازنه نامرکزگرایانه در اداره امور داخلی، بر پویه مقاومت گفتمان خودمختاری قومی در برابر گفتمان مسلط افزوده است. گفتمان تجزیه‌طلبی نیز به موازات گفتمان خودمختاری قومی، در فضای سیاسی فعال است. عناصر سازنده گفتمان تجزیه‌طلبی از عناصر هویت محلی مانند زبان مادری، باورهای برآمده از تجارب محلی، فرهنگ و سنت‌های قومی در تقابل با هویت ملی، نفی ریشه‌های تاریخ ملی هویت محلی مانند زبان مادری، باورهای برآمده از تجارب محلی، فرهنگ و سنت‌های قومی در تقابل با هویت ملی، نفی ریشه‌های تاریخ ملی^۱، استقلال سیاسی، مبارزه با ستم قومی، برابر حقوقی، اداره مستقل امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، استقلال سیاسی، مبارزه با ستم قومی، برابر حقوقی، اداره مستقل امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، تشکیل شده است. در گفتمان تجزیه‌طلبی، هویت ملی محرک شکل‌گیری و انسجام هویت قومی است (نک: گفتمان‌های نوپدید، همان).

الگوهای تفاهم برآمده از گفتمان‌های خودمختاری قومی و تجزیه‌طلبی، با چالش ناشی از عدم درک همدلانه کلیت و انسجام روبروست. در این الگو، تمایز در پیوستگی با عناصر قومی زمینه درک همدلانه و پذیرش را فراهم می‌نماید و پیوستگی با کلیت، مانعی فراروی درک دیگری است. الگوهای تفاهم برآمده از گفتمان تجزیه‌طلبی، بر درک همدلانه تمایز بدون پیوستگی بر تمایلات قومی تأکید می‌کند و بدین ترتیب به تقویت ظرفیت‌های فراقومی برای عبور از کلیت متمایل است.

۴. **دموکراسی، غرب‌گرایی و حقوق بشر:** عناصر سازنده گفتمان دموکراسی عبارت است از: لیبرالیسم اقتصادی، قانون‌گرایی مقدم بر جایگاه‌ها و نهادها، مشارکت نامحدود در امور شهروندی، به رسمیت شناختن کثرت‌گرایی، رقابت، برابری حقوقی شهروندان در برابر قانون بدون توجه به جایگاه‌ها و نقش‌ها، نفی سلطه، تساهل و رواداری، و مدرنیسم فرهنگی (بحرانی، ۱۳۸۹: ۱۷۰). غرب‌گرایی دربردارنده مجموعه‌ای از عناصر گفتمانی در فضای اجتماعی است که بر ارزش‌هایی چون تقدم نفس‌زندگی بر غایت، کیفیت اوقات فراغت، رفاه، تمایزخواهی، تساهل، و ... دلالت می‌کنند. ارزش‌های مرتبط با حقوق بشر، همانند برابر حقوقی، تقدم هستی انسان بر باور، آزادی انتخاب در عقاید، سبک زندگی، کار، و ...

۱. عناصر فرهنگ‌های محلی که امروز ممکن است در مسیر تجزیه قرار گرفته باشند، در گذشته بخشی از فرهنگ ملی بوده‌اند. تفاوتی که امروز میان زبان و سنت‌های آنان با فرهنگ ملی احساس می‌شود، در گذشته هرگز تا این اندازه ملموس نبود. از این‌رو گفتمان تجزیه‌طلبی، روایت تاریخی را هم‌چون عاملی که بر پیوستگی فرهنگ محلی با هویت ملی تأکید می‌کند، مردود می‌داند و در مقابل، به تفاوت‌ها و تمایزات فرهنگی و هویتی تأکید می‌نماید.

در چارچوب قانون و بدون محدودیت‌های برآمده از فرهنگ‌ها و اعتقادات، به طور نسبی در اغلب گفتمان‌ها صورت‌بندی شده است.

الگوهای تفاهم اجتماعی در انطباق با این گفتمان‌ها، بر انعطاف‌پذیری و رواداری در شناخت دیگری تأکید می‌کنند. مطابق این الگوی تفاهم، دیگری جلوه‌ای کثرت و امکان گشوده به روی زندگی اجتماعی است، و در همکاری با دیگری می‌توان زمینه‌های تنوع، توانمندی و تمایز را جستجو کرد.

۵. **سوسیالیسم، تحول‌گرای چپ:** گفتمان سوسیالیسم مرکب از مفاهیم و مؤلفه‌های اصلی نظریه مارکسیسم، عقلانیت مدرن، سکولاریسم، تمرکزگرایی سیاسی، مدرنیسم فرهنگی مارکسیستی، و ... نظام حکومتی برآمده از این گفتمان، جمهوری دموکراتیک شورایی است. در گفتمان سوسیالیسم، به‌ویژه قرائت‌های مارکسیستی آن، تضاد طبقاتی، موتور محرک مبارزات زحمتکش‌ان و کارگران به سوی جامعه آرمانی تشکیل شده است. عناصر سازنده گفتمان تحول‌گرای چپ، تلفیقی است از عناصر سوسیالیسم، مارکسیسم انقلابی، و نفی پاتریمونیالیسم در اشکال سنتی و مدرن در تقابل با گفتمان مسلط. در گذشته نیروهای انقلابی قائل به مشی مبارزه مسلحانه، این گفتمان را در فضای اجتماعی بازنمایی می‌کردند؛ اما به موازات تحولات اجتماعی در چهار دهه گذشته، گفتمان تحول‌گرای چپ، از مشی مبارزه مسلحانه و قهری فاصله گرفت و هم‌اکنون تحول را در ساخت اجتماعی و مناسبات قدرت به روش‌های مقاومت نرم، دیالوگ انتقادی و فشار اجتماعی دنبال می‌کند.

الگوهای تفاهم مبتنی بر گفتمان سوسیالیسم و تحول‌گرای چپ، بر درک همدلانه پیامدهای شکاف‌های اجتماعی بر بخش آسیب‌پذیر جامعه تأکید می‌کند. مطابق این الگو امتیازات و تمایزات ناشی از نابرابری در فرصت‌های تحصیلی، شغلی، برخورداری از مواهب قدرت، رفاه، و ... موجب اعتبار تلقی نمی‌شود، و در برابر، حمایت از قربانیان نابرابری، رلنت، فاصله طبقاتی و ... ارزش تلقی می‌شود. به طور کلی، الگوهای تفاهم اجتماعی مطابق این گفتمان‌ها، مانعی در راه درک همدلانه شیوه‌های توزیع قدرت، ثروت، امکانات و فرصت‌ها در نظام‌های مبعث از گفتمان‌های لیبرالی، بازار آزاد، و نظایر آن است، و در برابر نظم اجتماعی مبتنی بر آنها مقاومت می‌کند.

سخن پایانی و جمع‌بندی

موانع اجتماعی تفاهم شیوه دیگرگونه‌ای از درک واقعیت را در تعارض با گفتمان مسلط سازمان‌دهی می‌کند، و بدین ترتیب نظم اجتماعی را به چالش می‌کشد. تداوم این رویارویی

در درازمدت، زمینه‌های انزوای گفتمان مسلط و جایگزینی گفتمان دیگری را فراهم می‌گرداند که به دگرگونی پایه‌های نظم اجتماعی می‌انجامد.

آسیب‌شناسی تفاهم اجتماعی، مستلزم نگرشی ژرف در زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی بازتولید عناصر و مؤلفه‌های گفتمان مسلط در فضای اجتماعی است. همواره عناصری از گفتمان‌های معارض در فضای اجتماعی که همان فضای گفتمانی جامعه است شناورند، و با عناصر و مؤلفه‌های گفتمان مسلط آمیزش می‌یابند. در هر جامعه نهادهایی وجود دارند که با تولید دانش و کاربست گفتمانی آن، گسترش آموزش و ایجاد زمینه‌های ارتباطی فعال و سازنده با عناصر گفتمان‌های معارض، گفتمان مسلط را تقویت می‌کنند. چنانچه گفتمان مسلط از جذب و استحاله این عناصر بازماند، آنگاه از سازمان‌دهی شیوه‌ی درک واقعیت و امور باز می‌ماند. این پدیده‌ی موجب زوال فرهنگ تفاهم اجتماعی در سطح جامعه می‌شود.

فرهنگ تفاهم، الگوهای ادراک و روش‌های کنارآمدن با طبیعت، انسان‌ها و رخدادها را چونان دیگری در فضای اجتماعی تدارک می‌کند. بر خلاف صورت‌بندی‌های گفتمانی که در آن همواره دیگری سوژه کنارگذاری و طرد است، در فرهنگ تفاهم، دیگری مبنای هم‌زیستی و واسطه‌ای برای کنار آمدن با فضای اجتماعی و همکاری است. در این معنا، کنارآمدن با دیگری، که پیامد درک همدلانه از یکدیگر است، زمینه‌ای مناسبی است برای جذب عناصر گفتمانی ناهمخوان و معارض و مفصل‌بندی آن در فضای گفتمانی همخوان و مسلط. این کارکرد نتیجه‌ی رابطه‌ی دیالکتیکی و دوگانه‌ی فرهنگ تفاهم با گفتمان است.

تفاهم اجتماعی در معنای شیوه‌ی رویارویی با واقعیت و درک همدلانه‌ی آن راهی برای کنار آمدن با دشواری زندگی اجتماعی پیش روی افراد و گروه‌های اجتماعی باز می‌کند. الگوهای تفاهم و نیز موانع اجتماعی تفاهم در انطباق با صورت‌بندی‌های گفتمانی، بخشی از فرهنگ تفاهم است. بر خلاف گفتمان که دیگری را طرد می‌کند، فرهنگ تفاهم با تدارک الگوهای عملی و راه‌های درک و کنارآمدن با دیگری، همزمان عناصر سازنده‌ی گفتمان را تقویت می‌کند، قابلیت‌های گفتمان را برای تولید شیوه‌های درک واقعیت به چالش می‌گیرد، و در صورت ناتوانی از کارکردهای خود زمینه‌های تضعیف و انزوای آن را فراهم می‌کند.

الگوهای تفاهم افراد و گروه‌های اجتماعی را به فضای اجتماعی فرامی‌خواند تا روش‌های درک و کنارآمدن با دیگری را در عمل به کار بندند؛ چنین رویکردی به ما این امکان را می‌دهد که به جای نگرستن به فرهنگ تفاهم همچون یک دستگاه انتزاعی و متصلب، آن را یک پویای اجتماعی و فعلیت در نظر آوریم. از این دیدگاه فرهنگ تفاهم،

زمینه را همواره برای بازنگری در صورت‌بندی گفتمان آماده می‌کند و موجب پویایی ساخت‌های گفتمانی است.

از چشم‌انداز نوشتار کنونی، شناخت فرهنگ تفاهم، به عنوان شاخه‌ای از مطالعات اجتماعی معطوف به تحولات ساخت اجتماعی، با شناخت مفاهیم نرم همانند نظم اجتماعی، انسجام اجتماعی، توافق اجتماعی، اعتماد اجتماعی، و ... درآمیخته است. انباشت اطلاعات در این حوزه مطالعاتی، موجب غنای دانش و افزایش بصیرت در نگاه به زندگی اجتماعی، موانع و چالش‌های آن است و روش مؤثری است برای آسیب‌شناسی و بهبود و تجهیز شیوه‌های کارآمد حکمرانی در مواجهه با مخاطرات احتمالی.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴)، *ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی، تهران: نشر نی، چاپ یازدهم.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- اسملسر، نیل (۱۳۸۰)، *تئوری رفتار جمعی*، ترجمه رضا ذراکام، با مقدمه عماد افروغ، تهران: مؤسسه یافته‌های نوین با همکاری مؤسسه نشر دواوین.
- بحرانی، محمدحسین (۱۳۸۹)، *طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر (پژوهشی در گفتمان‌های سیاسی قشرهای میانی ایران)*، تهران: آگاه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بی‌تا، (۱۳۹۶)، *گفتمان‌های نوپدید در جامعه ایران: جریان‌ها و گونه‌شناسی*، فصلنامه آفتاب خرد، شماره ۶، زمستان، صص: ۲۸-۱.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۵)، *مدرنیسم و شبه‌پاتریمونیالیسم: تحلیلی از دولت در عصر پهلوی*، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره هفتم، شماره ۱، صص: ۹۳-۱۲۵.
- چلبی، مسعود و محمد عبداللهی (۱۳۷۱)، *نظام ایلی، ماهیت و مختصات عمده جامعه عشایری ایران*، علوم اجتماعی (دانشگاه علامه طباطبائی)، زمستان ۱۳۷۱ و بهار ۱۳۷۲، شماره ۳ و ۴، صص: ۲۴۸-۲۳۷.
- دهقان‌نژاد، مرتضی (۱۳۷۹)، *ایلات و توسعه‌نیافتگی اقتصادی ایران در دوره قاجار*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره ۲۳-۲۲، صص: ۱۵۸-۱۴۱.
- شعبانی، رضا (۱۳۹۰)، *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: نشر قومس، ویراست سوم، چ اول: ۱۳۷۹.
- عوض‌پور، مهدی، منصور، میراحمدی، حمدالله، اکوانی و علی، مختاری (۱۳۹۴)، *گفتمان سلفی معاصر در جهان عرب: زمینه‌های خیزش و منظومه معنایی*، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال هفتم، شماره ۴۴، صص: ۶۷-۳۴.

- فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ چهاردهم، ۱۳۹۲.
- گراوند، مجتبی و ایرج، سوری (۱۳۹۵)، *بررسی ساختار مطلقه حکومت پهلوی اول: آسیب‌شناسی تجددگرایی*، فصلنامه علمی - تخصصی پژوهش‌های سیاسی، دوره ۶، شماره ۲، صص: ۶۴-۸۱.
- میلز، سارا (۱۳۸۹)، *میشل فوکو*، ترجمه داریوش نوری، تهران: نشر مرکز.
- ورسلی، پیتر (۱۳۸۸) و *نظریه‌های جامعه‌شناسی نظم*، ترجمه سعید معیدفر، تهران: جامعه‌شناسان.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹)، *دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۱)، *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.